



عکس:ایمان رحیمی

گفت‌وگوبا کاوه میرعباسی درباره جایگاه و اهمیت میلان کوندرا در ادبیات جهانی

کوندر

زندگی

با مرگ میلان کوندر ادبیات جهان یکی از معدود چهره‌های جهانی‌اش را از دست داد. مرگ کوندر در نودوچهارسالگی باعث شد که نام او هم در کنار نام نویسنندگان مطرح تاریخ ادبیات قرار بگیرد که جایزه نوبل ادبی به آنها تعلق نگرفت. آثار کوندر از سال‌ها پیش به فارسی ترجمه شده بودند و او در ایران نویسنده‌ای کاملا شناخته‌شده به شمار می‌رفت. به مناسبت درگذشت کوندر با کاوه میرعباسی درباره جایگاه و اهمیت او در ادبیات جهانی گفت‌وگو کرده‌ایم و به ویژگی‌های مهم آثارش پرداخته‌ایم. میرعباسی، آن‌طور که در این گفت‌وگو می‌گوید، در سال‌های ابتدای جوانی‌اش یکی از زمان‌های کوندر را به زبان فرانسه خوانده بود و در همان زمان تصمیم به ترجمه‌اش گرفته بود. این مربوط به دوره‌ای است که از کوندر هنوز اثری به فارسی ترجمه نشده بود. اما مهاجرت میرعباسی به قصد تحصیل باعث شد که ترجمه رمان «زندگی جای دیگری است» هیچ‌گاه به سرانجام نرسد. این رمان البته سال‌ها بعد از آن به فارسی منتشر شد. میرعباسی می‌گوید رمان‌های کوندر به‌خصوص آثار اولیه‌اش چشم‌اندازی تازه از ادبیات به روی او گشوده بود و دغدغه کوندر با او باقی ماند تا اینکه اخیرا تصمیم گرفته ترجمه‌ی آنرا به فارسی انجام دهد. البته میرعباسی عنوان این رمان را «سبکی توان فرسای هستی» انتخاب کرده و در آینده نزدیک، ترجمه‌اش از این اثر مشهور در نشر چشمه منتشر خواهد شد. میرعباسی در بخشی دیگر از این گفت‌وگو هم می‌گوید قصد دارد رمانی سه‌گانه بنویسد که در آن نیز ردی از کوندر دیده می‌شود: «کوندر با بطورکلی میانه خوبی با قهرمانی ندارد. اتفاقا اگر عمری باشد می‌خواهم سه‌گانه‌ای بنویسم با مضمون قهرمان و باید بگویم یکی از جملاتی که در کتاب شوخی آمده خیلی بر من تأثیر گذاشته است. در این رمان در جلسه دادگاه آخرین نامه یکی از کمونیست‌ها پیش از آنکه اعدام شود خوانده می‌شود و گفته می‌شود که او در این نامه قهرمانی‌اش را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرانسانی به نمایش گذاشته. از قول ر‌ای گفته می‌شود که من از خودم پرسیدم که چطور ممکن است یک آدم تا لحظه آخر مرگش هم تواند با خودش روراست باشد و بخواند ژست قهرمانی را تا لحظه آخر حفظ کند. این ژست قهرمانی گرفتن را یک جور تظاهر و عوام‌فریبی می‌بیند و این مضمونی بسیار جالب است. در رمان‌های دیگری هم به شکل‌های مختلف کوندر با این مضمون پرداخته است. یعنی به طرز خیلی ظریف و هوشمندانه و غافلگیرکننده‌ای دست پرسوناژ را برای ما رو می‌کند و انگیزه‌های نهفته‌اش را که حتی به ذهنمان هم خطور نکرده، نشان می‌دهد. به عبارتی اگر انگیزه پرسوناژی در داستان چند لایه داشته باشد، لایه زیرین رو می‌شود و این ظرافت اندیشه کوندر را نشان می‌دهد که چگونه به پیچیدگی‌های روان آدم‌ها نفوذ می‌کند. در رمان‌های اولیه کوندر این ویژگی بیشتر دیده می‌شود و در رمان‌های بعدی‌اش مفاهیم کمی انتزاعی‌تر می‌شوند و با مضامین فلسفی‌تری روبه‌رو می‌شویم. شاید یک دلیلش هم این باشد که با اقبال گسترده‌تری روبه‌رو شد و به شکل خاص خودش به مفاهیم ابدی و ازلی توجه کرد. مثلا در سبکی توان فرسای هستی می‌بینیم که در همان آغاز رمان، نقل‌قولی از مضمون رجعت مداوم نیچه آمده و انگار کوندر قصد داشته از ورای یک رمان یا روایت، مضمون فلسفی پیچیده‌ای را هم مطرح کند».



پیام حیدرزوینی

ترجمه رمان «زندگی جای دیگری است» هیچ‌گاه به سرانجام نرسد. این رمان البته سال‌ها بعد از آن به فارسی منتشر شد. میرعباسی می‌گوید رمان‌های کوندر به‌خصوص آثار اولیه‌اش چشم‌اندازی تازه از ادبیات به روی او گشوده بود و دغدغه کوندر با او باقی ماند تا اینکه اخیرا تصمیم گرفته ترجمه‌ی آنرا به فارسی انجام دهد. البته میرعباسی عنوان این رمان را «سبکی توان فرسای هستی» انتخاب کرده و در آینده نزدیک، ترجمه‌اش از این اثر مشهور در نشر چشمه منتشر خواهد شد. میرعباسی در بخشی دیگر از این گفت‌وگو هم می‌گوید قصد دارد رمانی سه‌گانه بنویسد که در آن نیز ردی از کوندر دیده می‌شود: «کوندر با بطورکلی میانه خوبی با قهرمانی ندارد. اتفاقا اگر عمری باشد می‌خواهم سه‌گانه‌ای بنویسم با مضمون قهرمان و باید بگویم یکی از جملاتی که در کتاب شوخی آمده خیلی بر من تأثیر گذاشته است. در این رمان در جلسه دادگاه آخرین نامه یکی از کمونیست‌ها پیش از آنکه اعدام شود خوانده می‌شود و گفته می‌شود که او در این نامه قهرمانی‌اش را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرانسانی به نمایش گذاشته. از قول ر‌ای گفته می‌شود که من از خودم پرسیدم که چطور ممکن است یک آدم تا لحظه آخر مرگش هم تواند با خودش روراست باشد و بخواند ژست قهرمانی را تا لحظه آخر حفظ کند. این ژست قهرمانی گرفتن را یک جور تظاهر و عوام‌فریبی می‌بیند و این مضمونی بسیار جالب است. در رمان‌های دیگری هم به شکل‌های مختلف کوندر با این مضمون پرداخته است. یعنی به طرز خیلی ظریف و هوشمندانه و غافلگیرکننده‌ای دست پرسوناژ را برای ما رو می‌کند و انگیزه‌های نهفته‌اش را که حتی به ذهنمان هم خطور نکرده، نشان می‌دهد. به عبارتی اگر انگیزه پرسوناژی در داستان چند لایه داشته باشد، لایه زیرین رو می‌شود و این ظرافت اندیشه کوندر را نشان می‌دهد که چگونه به پیچیدگی‌های روان آدم‌ها نفوذ می‌کند. در رمان‌های اولیه کوندر این ویژگی بیشتر دیده می‌شود و در رمان‌های بعدی‌اش مفاهیم کمی انتزاعی‌تر می‌شوند و با مضامین فلسفی‌تری روبه‌رو می‌شویم. شاید یک دلیلش هم این باشد که با اقبال گسترده‌تری روبه‌رو شد و به شکل خاص خودش به مفاهیم ابدی و ازلی توجه کرد. مثلا در سبکی توان فرسای هستی می‌بینیم که در همان آغاز رمان، نقل‌قولی از مضمون رجعت مداوم نیچه آمده و انگار کوندر قصد داشته از ورای یک رمان یا روایت، مضمون فلسفی پیچیده‌ای را هم مطرح کند».

● **برخی منتقدان معتقدند که ادبیات امروز جهان در مقایسه با رمان‌های کلاسیک با رمان‌های دهه‌های ابتدایی قرم بیستم نزول کرده و امروز به‌سختی می‌توان رمان نویسی را به‌عنوان نویسنده‌ای جهانی در نظر گرفت.** مرگ میلان کوندر به نوعی این نظر را دوباره به یاد آورد و با مرگ او ادبیات امروز جهان یکی از چهره‌های مهمش را از دست داد. تا جایی که می‌دانم شما

به آثار کوندر علاقه زیادی دارید و تمام آثار او را خوانده‌اید و

برای همین می‌خواهم از شما بپرسم که ارزیابی‌تان از آثار کوندر چیست و آیا او را نویسنده‌ای جهانی می‌دانید؟

برای پاسخ به این پرسش می‌خواهم ابتدا از آشنایی خودم با کوندر بگویم تا به این واسطه به پرسش شما هم پاسخ داده باشم. زمانی که نوزده سالم بود، پیش از آنکه اثری از کوندر به فارسی ترجمه شده باشد، یکی از دوستانم ترجمه فرانسه کتاب «زندگی جای دیگری است» را در اختیارم قرار داد و آن را خواندم. واقعا مجذوب این رمان شدم. یک‌سری از کتاب‌ها به صورت شخصی روی آدم تأثیر می‌گذارند. درمورد من یکی از کتاب‌هایی که روی شخصیت، زندگی و دیدگاهم تأثیر گذاشت، همین رمان کوندر بود. «زندگی جای دیگری است» از زمانی خواندم که هنوز برای تحصیل به کشوری کمونیستی رفته بودم، و در حقیقت این اولین رمانی بود که درچه‌ای به کمونیسم اروپای شرقی از دیدگاه ادبی به رویم گشود. در عین‌حال رمان از نظر تکنیک‌های روایی‌اش هم بسیار درخورتوجه است، چون یکپاره زاویه دید را به طور کامل تغییر می‌دهد. شاید بتوان گفت که شخصیت ژرومیل، که در این رمان شاعر است، خویشن دیگر کوندرها هم بود که با دید طنز به آن نگاه کرده بود. در همان تابستانی که این رمان را خواندم «سرخ و سیاه» استنادل را هم خواندم. حالا این شاید استنباط شخصی من باشد؛ اما به نوعی شباهتی میان ژولین سورول و ژرومیل، شخصیت‌های این دو رمان، می‌دیدم با این تفاوت که استنادل ژولین سورول را خیلی جدی می‌گیرد، درحالی‌که کوندر دامن پرسوناژ خودش را دست می‌اندازد. این نگاه طنزآلود و طعنه‌آمیز نسبت به شخصیت‌های داستانی در آثار دیگر کوندر هم کم‌وبیش دیده می‌شود. حتی در جاهایی که پرسوناژی راوی اول شخص است، باز هم خودش را دست می‌اندازد. درعین‌حال ژرومیل شخصیتی خیالی خلق کرده به نام گزائوسه و ماجراجویی‌ها را به واسطه او انجام می‌دهد. تمام اینها مواردی بود که وقتی هنوز بیست سالم نشده بود، با خواندن این رمان چشم‌انداز تازه‌ای به ادبیات به رویم گشوده شد و در قیاس با کتاب‌هایی که تا آن دوره خوانده بودم، دیدگاه

می‌شود. برای من این رمان کوندر مسحورکننده بود؛ چون که نگاه تازه‌ای به ادبیات در آغاز جوانی‌ام نشانم داد. «شوخی» هم رمان درخشانی است و خوشبختانه اغلب آثار کوندرها هم به فارسی ترجمه شده‌اند.

● **با علاقه‌ای که به کوندر داشتید، هیچ وقت وسوسه نشدید اثری از او به فارسی ترجمه کنید؟**

من تا سالیان سال از ترجمه مکرر برهیز داشتم و به‌همین دلیل به سراغ هیچ اثری که قبلا به فارسی ترجمه شده بود، نمی‌رفتم. واقعیت این است کهه در همان نوزده سالگی بعد از اینکه رمان «زندگی جای دیگری است» را خواندم، شروع کردم به ترجمه‌کردنش و دو، سه فصل را هم ترجمه کردم.

● **از زبان فرانسه کردید به ترجمه‌کردن؟**

بله، آن موقع زبان دیگری هم بلد نبودم. میلان کوندر هم در ایران اصلا شناخته‌شده نبود. بعد که به خاطر درس از ایران رفتم تا سینما بخوانم، کار‌ها شد و امروز فکر می‌کنم خوب شد که رهایش کردم؛ چون واقعا نمی‌توانستم این رمان را درست به فارسی دربیارم. سال‌ها بعد که به ایران بازگشتم، خیلی از رمان‌های کوندر دیگر به فارسی ترجمه شده بودند و من هم آن زمان اعتقادی به ترجمه مجدد نداشتم؛ اما به‌تازگی رمانی که در بهار پراک مربوط است. زمانی که دوباره تانک‌های شوروی به عنوان دیگری برایش انتخاب کرده‌ام. این رمان را براساس آخرین ویرایشش ترجمه خواهم کرد و نامش را «سبکی توان فرسای هستی» انتخاب کرده‌ام که در نشر چشمه منتشر خواهد شد. این رمان مقداری فلسفی‌تر است و نگرشش جهانی‌تر است و البته در اینجا هم می‌بینیم که وقایع داستانه به‌دوران بعد از بهار پراک مربوط است. زمانی که دوباره تانک‌های شوروی به چکسلواکی می‌آیند و دوره آزادی به سر می‌آید. هرچه پیش‌تر می‌آید، مفاهیم انتزاعی‌تر می‌شوند و کوندر از محیط چکسلواکی دور شده و اگر اشتباه نکنم «جاودانگی» اولین رمانی است که به فرانسه نوشت. البته می‌دانیم که کوندر دل پرخونی از مترجمان فرانسوی داشت و معتقد بود که آنها به خاطر ملاحظات ناشران در رمان دست می‌برند و سبک نویسنده را عوض می‌کنند و آن را خوش‌خوان می‌کنند و از این مسئله ناراحت بود و این را در چند مصاحبه عنوان کرده بود. به‌همین دلیل زمانی که به زبان فرانسه کاملا مسلط شد، تمام ترجمه‌های آثارش به فرانسه را بازمینی کرد. در خود این آثار هم قید شده که این ترجمه‌های بازمینی شده به گونه‌ای است که انگار کوندر آنها را به زبان فرانسه نوشته باشد. در سال ۲۰۰۰ آخرین ویرایش نهایی «سبکی توان فرسای هستی» منتشر شد که با ترجمه قبلی‌اش به زبان فرانسه تفاوت چشمگیری دارد.

● **از «سبکی…» فیلمی هم ساخته شده است. نظرتان درباره اقتباس سینمایی رمان چیست؟**

فیلم خوبی است اما در حد خود رمان نیست و هنرپیشه‌های خیلی خوبی هم دارد. اما فکر می‌کنم که دشوار می‌توان آثار میلان کوندر را به فیلم تبدیل کرد اما باین‌حال کارکردن در فیلم توانسته حق مطلب را ادا کند.

● **مهم‌ترین آثار کوندر را کدام رمان‌هایش می‌دانید؟ به «شوخی» و «زندگی جای دیگری است» اشاره کردید. نظرتان درباره دیگر آثارش چیست؟**

قرار داد؛ چون هم به تاریخ توجه دارد و هم نگاهی هجومیز به محیط‌های ادبی دارد و طنز ظریفی هم در آثارش وجود دارد. او بی‌پروا پرسوناژهایش را دست می‌اندازد؛ حتی آنهايي را که نظر مثبتی به آنها دارد. مثلا در رمان «زندگی جای دیگری است» که صحبتش شد، شخصیت نقاشی هست که سعی می‌کند همیشه چه در لباس پوشیدن و چه در رفتار بدل آندره برتون باشد. ژرومیل، شخصیت اصلی رمان، سر هیج‌بوچ و به خاطر سوءتفاهم، نامزدش را به پلیس لو می‌دهد و این رمان یکی از نمونه‌هایی است که به رابطه سوررئالیست‌ها و حزب کمونیست پرداخته است. من به سوررئالیست‌ها علاقه دارم و «نادای» آندره برتون را هم به فارسی ترجمه کرده‌ام. سوررئالیست‌ها با حزب کمونیست در فرانسه ارتباط نزدیکی داشتند و یکی از نمونه‌های خیلی جالبی که این رابطه را به تصویر کشیده، در همین رمان «زندگی جای دیگری است» دیده می‌شود. سوررئالیست‌ها علاقه داشتند که به شکل فعال با حزب کمونیست فرانسه در ارتباط باشند؛ اما آزاداندیشی سوررئالیستی و آزاداندیشی تخیل سوررئالیسم ایدا با دکماتیسم استالینیستی حاکم بر احزاب کمونیست نبود و در این نقطه اصطکاک پیش می‌آمد. کمالینکه در همین رمان هم می‌بینیم که ژرومیل می‌گوید فلان موضوع را یک شاعر سوررئالیست هم مطرح کرده و مسئول حزبی می‌گوید غلط اضافه نکن. این را شاعر ملی خودمان مطرح کرده است. از این کنایه‌ها در رمان خیلی دیده می‌شود. این رمان به حدی در من تأثیر گذاشته که بعد از گذشت حدودا پنجاه سال از خواندنش هنوز جزئیاتش را به خوبی به یاد دارم. فکر می‌کنم این رمان را سال پنجاهوسه خوانده بودم.

● **چرا آن زمان این رمان کوندر تا این حد بر شما اثر گذاشت؟** در جوانی معمولا احساس همدات‌پنداری با شخصیت‌های داستانی به آدم دست می‌دهد. اشاره کردم که در یک مقطع زمانی «زندگی جای دیگری است» و «سرخ و سیاه» را خواندم. زمان خواندن «سرخ و سیاه» با ژولین سورول احساس همدات‌پنداری داشتم و وقتی رمان کوندر را خواندم، دیدم اگر نخواهم خودم را جدی بگیرم، خیلی به ژرومیل نزدیک‌ترم

تا ژولین سورول. استنادل، سورول و آرمان‌های او را خیلی جدی می‌گیرد و ژرومیل به نوعی ژولین سورول دیگری است که خلشش مدام دستش می‌اندازد. این ویژگی که می‌توان آن را قهرمان‌شنکی نام گذاشت، در این رمان کوندر به‌وضوح مشاهده می‌شود. تمام بلندپروازی‌های قهرمان رمان خودنمایی نامیده می‌شود یا پیچیده‌اندیشی‌هایش به حساب مسائل جنسی گذاشته



اتفاقا اگر عمری باشد می‌خواهم سه‌گانه‌ای بنویسم با مضمون قهرمان و باید بگویم یکی از جملاتی که در کتاب «شوخی» آمده خیلی بر من تأثیر گذاشته است. در این رمان در جلسه دادگاه آخرین نامه یکی از کمونیست‌ها پیش از آنکه اعدام شود خوانده می‌شود و گفته می‌شود که او در این نامه قهرمانی‌اش را به شکلی اغراق‌آمیز و غیرانسانی به نمایش گذاشته. از قول ر‌ای گفته می‌شود که او از خودم پرسیدم که چطور ممکن است یک آدم تا لحظه آخر مرگش هم نتواند با خودش روراست باشد و بخواند ژست قهرمانی را تا لحظه آخر حفظ کند. این ژست قهرمانی گرفتن را یک جور تظاهر و عوام‌فریبی می‌بیند و این مضمونی بسیار جالب است. در رمان‌های دیگری هم به شکل‌های مختلف کوندر با این مضمون پرداخته است. یعنی به طرز خیلی ظریف و هوشمندانه و غافلگیرکننده‌ای دست پرسوناژ را برای ما رو می‌کند و انگیزه‌های نهفته‌اش که حتی به ذهنمان هم خطور نکرده نشان می‌دهد. به عبارتی اگر انگیزه پرسوناژی در داستان چند لایه داشته باشد لایه زیرین رو می‌شود و این ظرافت اندیشه کوندر را نشان می‌دهد که چگونه به پیچیدگی‌های روان آدم‌ها نفوذ می‌کند. در رمان‌های اولیه کوندر این ویژگی بیشتر دیده می‌شود و در رمان‌های بعدی‌اش مفاهیم کمی انتزاعی‌تر می‌شوند و با مضامین فلسفی‌تری روبه‌رو می‌شویم. شاید یک دلیلش هم این باشد که با اقبال گسترده‌تری روبه‌رو شد و به شکل خاص خودش به مفاهیم ابدی و ازلی توجه کرد. مثلا در «سبکی توان فرسای هستی» می‌بینیم که در همان آغاز رمان یک نقل‌قولی از مضمون رجعت مداوم نیچه آمده و انگار کوندر قصد داشته از ورای یک رمان یا روایت مضمون فلسفی پیچیده‌ای را هم مطرح کند.

● **کوندر تا را چه حد می‌توان نویسنده‌ای پست‌مدرن دانست؟**

در «جاودانگی» کاملا با رمانی پست‌مدرن روبه‌رویم و در «سبکی…» هم کم‌وبیش همین‌طور است. اما کار‌های اولیه‌اش و به‌خصوص دو رمان «زندگی جای دیگری است» و «شوخی» رمان‌هایی کاملا رئالیستی‌اند. «شوخی» رمانی است با چند راوی اما اثری رئالیستی است. در «زندگی جای دیگری است» نوآوری‌های تکنیکی به کار برده که قرابت‌هایی با رمان پست‌مدرن در آن دیده می‌شود اما درعین‌حال این نیز در نهایت رمانی رئالیستی است. در این رمان تمام داستان از سوی شخصیت ژرومیل روایت می‌شود و بعد در آخر می‌گوید حالا می‌خواهم داستان را از زاویه دیگری تعریف کنم و اینجا پرسوناژ مرد چهل‌ساله را وارد می‌کند. اینجاست که متوجه می‌شویم واقعتا چقدر برخلاف تصور ما بوده و به این ترتیب پرسوناژ ژرومیل بی‌نهایت مضحک جلوه می‌کند. این شخصیت شاعر است و ذهنیت شاعرانه‌ای دارد که در نوجوانی مقداری بچه‌گانه هم هست و کوندر انگار خواسته چنین نگاهی را به دنیا دست ببینداز و تهی‌بودن شخصیت داستان را آشکارا می‌بینم. مرگش هم همین‌گونه است و از مرض خیلی ساده‌ای در جوانی می‌میرد. کمتر رمانی دیده‌ام که نویسنده به پرسوناژش این‌قدر سخت بگیرد و فکر می‌کنم این نگاهی بوده که کوندر با جوانی و خام‌خیالی‌های آن دوران خودش داشته و خواسته این‌گونه آن باورهایش را دست ببینداز و این یک جور انتقام شخصی هم هست. اینها نکاتی بود که وقتی در آغاز جوانی رمان را خواندم مدام با تعجب می‌فکتم راست می‌گوید. نکته دیگر هم این است که همیشه برای آدم‌هایی که می‌توانند خودش‌ان را جدی نگیرند خیلی احترام قائلم و میلان کوندر دقیقا از گونه این نویسنده‌ها است که اصلا خودش را جدی نمی‌گیرد و آدم‌هایی که خودشان را جدی می‌گیرند خیلی خوب دست می‌اندازد. این در حاشیه تمام فضایل و ارزش‌هایی است که در رمان‌هایش نهفته است.

● **کوندر از جمله نویسندگانی بود که درباره رمان نویسی هم نوشته است و «نظریه رمان» او به فارسی هم ترجمه شده است. نظرتان درباره آن چیست؟**

قدر مسلم میلان کوندر را در مقام منتقد شاید نتوان در جایگاه بزرگ‌ترین منتقد‌ها و نظریه‌پردازان رمان قرار داد اما به‌رحال او نویسنده‌ای است که نظراتش درباره رمان اهمیت دارد. عقیده کلی من بر این است که معمولا رمان‌نویسان وقتی نظریه می‌نویسند، تا مقدار زیادی تجربیات شخصی خودشان را وارد کار می‌کنند و نمی‌توانند بی‌طرفی آدمی مثل اومبرتو اکو را داشته باشند. البته اومبرتو اکو هم بعدا رمان‌نویس شد اما پیش از آن نظریه‌پرداز بود. اما نویسنده‌های دیگری مثل موراکامی که «حرفه نویسنده» را می‌نوسد در واقع از تجربیات شخصی خودش می‌گوید. اینها آثار ارزشمندی هستند به خاطر اینکه خیلی موارد را به آدم یاد می‌دهند اما در عین‌حال اگر بخواهیم از جایگاه نظری صرف به این آثار نگاه کنیم شاید کار‌های طراز اولی نتوان به حساب‌شان آورد.

● **به نظرتان کوندر پیش از هم تحت تأثیر چه نویسندگانی بود؟** فکر می‌کنم از خیلی‌ها تأثیر گرفته بود. تصور می‌کنم دیدرو یکی از کسانی بود که تأثیر زیادی روی کوندر داشت و باز تصور می‌کنم از لارنس استرن و «تریسترام شندی» تأثیر گرفته است.

به‌طور دقیق‌تر اگر بخواهم بگویم از خود این رمان و نه لارنس استرن تأثیر گرفته است چون «تریسترام شندی» حتی برای همین امروز هم خیلی رمان پست‌مدرنی به شمار می‌رود. طنزی که در روایت رمان وجود دارد فکر می‌کنم تأثیر زیادی روی کوندر داشته است.

● **نظرتان درباره ترجمه‌های فارسی کوندر چیست؟**

فقط آنها را تورتق کرده‌ام و به این خاطر نمی‌توانم نظر دقیقی بدهم.